

نقش موسی بن نصیر در فتوحات سلسله‌ی اموی

(۹۷-۱۹ هجری)

زینب علا^۱

چکیده

از جمله سیاست‌های خارجی دولت اموی مسئله کشورگشایی و توسعه‌طلبی بود. دولت اموی نفوذ عرب مسلمان را در بسیاری از سرزمین‌های جدید گستراند و بر وسعت حکومت اسلامی افزود، و آن را از میانه‌ی شرق آسیا تا اقیانوس اطلس در غرب گسترش داد. این سیاست که از زمان بنیان‌گذار این سلسله معاویه بن ابی (۴۱-۶۰) هـ ق آغاز گردیده بود، در زمان جانشینان وی نیز دنبال گردید و به روزگار ششمین خلیفه‌ی اموی ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶) هـ ق به اوج خود رسید. ولید علاقه‌ی زیادی به آبادانی و توسعه‌طلبی داشت و با توجه به شرایط مناسب داخلی به سیاست خارجی نیز توجه زیادی نشان داد، و دستاورد این توجه کامل شدن فتح شمال آفریقا و باز شدن دروازه‌های ورود به آندلس به دست فرمانده شایسته و لایق وی موسی بن نصیر بود. موسی با استفاده از توان نظامی خود موفق گردید علاوه بر فتح سرزمین‌های جدید غیمت‌های بسیاری نیز به دست آورد و با رسیدن به پشت دروازه‌های اروپا لرزه بر اندام مسیحیان ساکن این ناحیه بیاندازد. اما در اوج پیروزی‌ها به دستور خلیفه به دمشق بازگشت و رویای وی برای فتح سرزمین‌های اروپایی برای همیشه به دست فراموشی سپرده شد. در این پژوهش سعی بر آن بوده تا با استفاده از متن‌های معتبر تاریخی، نقش و جایگاه این فرمانده اموی در مسیر فتوحات این سلسله مورد بررسی قرار گیرد و دلایل برکناری و عزل وی بیان گردد. در ارائه‌ی این داده‌ها از شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی استفاده شده است و در صورت لزوم نیز کوشش شده، تا مطالب متناقض موجود در منابع نیز مورد تحلیل قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: امویان، ولید بن عبدالملک، شمال آفریقا، آندلس، موسی بن نصیر

مقدمه

متصرفات اسلامی در زمان خلفای راشدین به خصوص عمر بن خطاب توسعه یافت. اما محدود به مرز مشخص و معینی نبود، چرا که حدود ممالک اسلامی در ماورای مرزها مورد تعرض و حمله‌ی غیرمسلمانان قرار داشت، و در داخل مواجه با انقلابات و نهضت‌های مردمی بود. بنی‌امیه هم در خلافت خود گرفتار جنگ با همسایگان به وند و بیشتر این جنگ‌ها در دنباله‌ی فتوحات مسلمین در عصر خلفای راشدین صورت گرفت، با این تفاوت که در عصر خلفای راشدین جنگ‌ها جنبه‌ی دینی و اعتقادی داشت و هدف پیشرفت دین اسلام در جهاد فی سبیل‌الله و امری واجب و ضروری و عاری از سلطه‌ی سیاسی بود. اما در عصر خلفای اموی این هدف مقدس تغییر یافت و جای خود را به سلطه‌گری و توسعه‌طلبی سیاسی بدون توجه به استحکامات دینی داد. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۳۳)

در زمان خلافت معاویه بن ابی‌سفیان نیز دامنه‌ی فتوحات اسلامی هم زمان در سه جبهه‌ی روم، افریقای شمالی و جبهه‌ی شرقی دنبال گردید و موفقیت‌هایی نیز حاصل گشت، اما در جبهه‌ی افریقا به دلیل حضور قبایل قدرتمند در این مناطق و کمک‌رسانی متحدین آنان یعنی روم شرقی تسلط کامل بر این ناحیه پس از گذشت هفتاد سال و با صرف هزینه‌های بسیاری به دست موسی بن نصیر فرمانده ولید به عبدالملک محقق گشت. (زرکلی، ۱۹۸۹، ۳۳/۷؛ ابن تغری، بی تا، ۱/۲۲۵) مرحله‌ی نخست فتوحات مسلمانان در این جبهه‌ی جدید با گشودن محلی به نام برقه توسط عمر وعاص (۲۲-۸۴۳) آغاز شده بود، در آن زمان عمروعاص به دستور معاویه پس از نبردی دشوار با روم شرقی و متحدان بربر آنان بخشی از این منطقه را فتح نمود، از آن زمان پیشروی مسلمانان در این ناحیه ادامه یافت و آفریقا به دلیل شرایط جغرافیایی خاص و وجود معادن زر و زمین‌های حاصلخیز خود به شدت مورد توجه حاکمان مسلمان قرار گرفت. (مراکشی، ۱۹۹۷، ۸) در سده‌های نخست هجری فتوحات اسلامی در زمان کوتاهی به اهداف خود دست می‌یافت، چرا که مسلمانان به برکت ایمان عمیقشان به اسلام و اراده پولادین خود از چنان شور و حماسه جوشانی برخوردار بودند که در اندک زمانی به وجود هر دشمنی هر اندازه هم نیرومند پایان می‌دادند و بر دشواری‌های طبیعت هر چه بود چیره می‌گشتند. مگر در فتح مغرب که حدود هفت دهه طول کشید تا مسلمانان توانستند مقاومت بربرها را درهم شکنند و فتح اسلامی را به اقصی نقاط این سرزمین برسانند. در واقع به دلیل توانایی نظامی بربرهای ساکن آفریقا احدی نیز جرات نمی‌کرد تا به دیار آنان یورش برد و اولین کسانی هم که این شجاعت را به خرج دادند عرب‌های مسلمان بودند، با این حال سیر فتوحات در این منطقه بسیار کند بود و تا ورود

موسی بن نصیر به این ناحیه پیروزی مسلمانان کامل نگشت. (مونس، ۱۳۷۶، ۶۵) در تحقیقات و مطالعات مربوط به تاریخ اسلام چه در کتب دسته اول و چه در آثار پژوهشی در رابطه با سرگذشت موسی بن نصیر و بیان فتوحات وی شرح مطالبی آمده است. در تحقیقات و مقالات جدیدی چون مقاله‌ی موسی بن نصیر نوشته‌ی محمد عبدالله عنان نیز به سرگذشت این فاتح بزرگ اموی اشاره شده است. در واقع سرگذشت موسی بن نصیر از جمله موضوعاتی است که منابع به اشکال مختلف به آن پرداخته‌اند، اما در این تحقیق سعی شده است با بیان روایات مختلف و با استناد به منابع اصلی در خصوص سرگذشت وی این موضوع را به صورت کامل و منسجم عرضه داریم.

خاستگاه و تبار موسی بن نصیر

نصیر پدر موسی عربی بود از طایفه، از قوم بلی از قضاعه و نام وی نصر یا نصیر بود. (بلاذری، ۱۳۳۷، ۳۵۳) نصیر از جمله مسیحیانی بود که به هنگام خواندن کتاب انجیل در کلیسای عین‌التمر به دست سپاهیان مسلمان اسیر شد و بعد از آن نیز به دین اسلام مشرف گردید.^۱ (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۶۸/۲)

نصیر که در آن زمان به قصد سفر و زیارت در این منطقه حضور داشت، به دست خالد بن ولید اسیر گشت. اما خالد، نصیر را نزد خود نگاه داشت و پس از آن که نشانه‌های لیاقت و شایستگی را در وی مشاهده نمود، به تربیت و آموزش او پرداخت. پس از مدتی نیز مردی از بنی‌امیه وی را آزاد ساخت و نصیر به شام بازگشت. (بلاذری، ۱۳۶۳، ۳۵۳)

نصیر پس از آن به خدمت دستگاه اموی درآمد و به زمان حکومت معاویه بن ابی‌سفیان به سمت رئیس پلیس یا همان سرنگهبانی وی منصوب گشت. وی نزد معاویه به دلیل هوش و ذکاوت از مقام بالایی برخوردار بود به گونه‌ای که چون معاویه برای جنگ با علی (ع) رهسپار صفین شد، وی علی (ع) را بر حق دانسته و در جنگ علیه او شرکت نکرد و با این حال مورد خشم معاویه قرار نگرفت. (ابن اثیر، بی تا، ۳۵۲/۴-۳۵۳)

موسی بن نصیر بن عبدالرحمن بن زید ملقب به ابوعبدالرحمن هم در سال ۱۹ هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب در یکی از قراء جزیره و یا در وادیالقری در شمال حجاز، به قولی در قریه‌ای به نام کفرمری برای او زاده شد. (عنان، ۱۳۶۶، ۲۰؛ بلاذری، ۱۳۶۳، ۳۵۳)

از آغاز زندگی موسی روایات بسیار اندک سخن می‌گویند، آنچه می‌دانیم این است که دوران کودکی خود را در دمشق سپری کرده و پس از آن مانند پدر در همان ابتدای جوانی به خدمت دستگاه اموی درآمد و در جزییر مناصب سپاهی و اداری را بر عهده داشته و در چند حمله‌ی دریایی نیز شرکت کرده، و حتی در جزایر قبرس و نزدیک آن به غزا رفته است. (زرکلی، ۱۹۸۹، ۳۳۱/۷؛ ابن تغری، بی‌تا، ۱/۲۲۵) ابو‌عبدالرحمن بن موسی همچون پدر به صفاتی چون عاقل، کریم و پرهیزگار بودن شهرت داشت و در اکثر لشکرکشی‌ها فاتح میدان بود. (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۳۲۲) وی در میان اعراب آوازه‌ی بلندی داشت تا جایی که وی را عرب به شمار آورده و برایش تباری انصاری ساختند، چه که ابن بشکوال او را با این نصب یاد می‌کند: موسی بن نصیر بن عبدالرحمن بن انصاری. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۲) در حال آن چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که، پدر موسی برده‌ای آزاد شده بود و در عرب بودن خاندان وی جای تردید وجود دارد و حتی برخی از مورخان همچون ابن خلدون برای وی تباری ایرانی قائل شدند. (ابن خلدون، ۱۹۷۹، ۴/۲۰۴)

حکومت بر بصره

موسی پس از سنین رشد مدتی به مصر رفت و در خدمت برادر خلیفه عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) یعنی عبدالعزیز که والی آن منطقه بود درآمد، و توانست اعتماد وی را به دست آورد و نزد او بلندآوازه شود. به گونه‌ای که هنگامی که عبدالملک بن مروان می‌خواست برادر خود بشر را والی عراق کند، به علت جوانی و نارس بودن بشر تصمیم گرفت تا شخصی را به عنوان مشاور با وی همراه سازد. پس در این زمان به برادر خود عبدالعزیز که در مصر بود نامه نوشت که من برادرت بشر را والی بصره قرار داده‌ام، بشر نیاز به فردی خبره و آگاه به امور مالی و اداری دارد پس موسی را با وی همراه ساز تا وزیر و مشاور وی باشد و دیوان عراق را بدو بسپار و وی را آگاه ساز که در هر پیشامدی مسئول همو است. (ممتحن، ۱۳۶۱، ۲۲۴)

عبدالعزیز سخن برادر را پذیرفت و موسی را مشاور و وزیر امور مالی بصره ساخت، بشر از مصر وارد بصره شد در حالی که موسی همراه وی بود و تا بر منصب حکومت بصره نشست همه‌ی کارها را به دست موسی سپرد و خود را کنار کشید، و موسی به تنهایی مسئول امور مالی و دیوانی بصره گردید. موسی همواره امین بشر بود تا آن زمان که وی ازدنیا رفت و حجاج بن یوسف ثقفی به جای او روی کار آمد (همان، همان جا) و چون در سال ۷۵ هجری حجاج امارت عراق یافت، موسی را به اختلاس و عدم امانت‌داری متهم کرد.

(عنان، ۱۳۶۶، ۲۱)

به گفته‌ی دینوری در آن زمان عبدالملک بن مروان به دلیل آن که موسی را فردی گستاخ می‌دانست خواهان آن بود تا در فرصتی مناسب او را خوار و ذلیل کند، پس دست حجاج را برای انتقام‌جویی از وی باز گذاشت. اما در پی نامه‌ی خالد بن ابان از فارس، موسی از توطئه بر ضد خود آگاه شد و برای نجات جان خویش به نزد عبدالعزیز در مصر پناه برد. (دینوری، ۱۳۸۰، ۲۸۵)

در آن زمان عبدالعزیز با اموال و خراج مصر به شام رفته بود و با همان اموال نیز به کمک موسی شتافت. موسی که از ترس حجاج به شام گریخته بود، به کمک عبدالعزیز ۱۰۰۰۰ دینار به خلیفه پرداخت کرد تا از جان وی درگذرد. در حقیقت اگر شفاعت عبدالعزیز نبود حجاج موسی را کشته بود. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۲۵؛ عنان، ۱۳۶۶، ۲۱) موسی پس از آن به همراه عبدالعزیز به مصر رفت و در همان جا ساکن گشت و در نزد وی باقی ماند و محترم زیست. پناه بردن موسی نزد عبدالعزیز نقطه‌ی عطفی در زندگی سیاسی وی محسوب می‌گشت، چرا که در آن زمان بر اثر حوادثی والی آفریقا حسان بن نعمان از سمت خود برکنار شد و موسی به درخواست عبدالعزیز جانشین والی آفریقا گشت، و موسی در این زمان فرصت این را یافت تا توانمندی نظامی خود را به معرض نمایش گذارد.

امارت یافتن موسی بن نصیر بر شمال آفریقا

حکومت آفریقا پیش از موسی بن نصیر از سال ۶۹ هجری بر عهده‌ی حسان بن نعمان بود. حسان تلاش زیادی برای پاکسازی منطقه‌ی مغرب از نفوذ رومی‌ها و دفع شورش بربرهای ساکن در آن منطقه انجام داد. وی حتی موفق شده بود به نتایج درخشانی در این منطقه دست یابد، و یکی از کاهنان زن آن منطقه که قدرت بسیار داشت به قتل برساند. اما با وجود همه‌ی تلاش‌ها و خدمات حسان، دشمنان وی نزد خلیفه اموی و برادر وی عبدالعزیز عامل اموی در مصر بدگویی کرده و شایع ساختند که حسان قصد دارد در منطقه مغرب حکومتی مستقل از دستگاه اموی ایجاد کند، و در پی استقلال طلبی است. (مراکشی، ۱۹۸۳، ۳۰) و همان سعایت از وی کافی بود تا عبدالعزیز فرمان امارت وی را باطل و به جای او موسی بن نصیر را جانشین گرداند. هر چند زمانی که عبدالعزیز وابسته‌ی خود موسی را برای سرپرستی فتوحات در مغرب انتخاب کرد، خلیفه در توانایی او برای اجرای این مسئولیت شک داشت و به وی خوشبین نبود، و حتی این نکته را در مکاتباتش با عبدالعزیز ابراز داشت. اما عبدالعزیز برادر خود را اطمینان داد که موسی به فتوحاتی

به مراتب بیشتر از پیشینیان دست خواهد یازید و به زودی غنایم بی سابقه‌ای را برای حکومت به ارمغان خواهد آورد. (مونس، همان، ۱۰۴ - ۱۰۳)

با اصرار عبدالعزیز بر جانشینی موسی به جای حسان خلیفه این امر را پذیرفت و فرمان امارت موسی را بر افریقا در سال ۷۹ هجری صادر نمود. (ابن اثیر، بی تا، ۳۷۲/۴)

ورود موسی بن نصیر به افریقا

موسی بن نصیر بلافاصله با جمع‌آوری اموال خود به همراه چهار پسرش که مانند او تربیت نظامی داشتند، رهسپار افریقا گردید. وی صحاری افریقا را پیش از این هم آزموده بود، چرا که عبدالعزیز او را در سال ۸۴ هجریه برقه فرستاد^۲ و موسی موفق شده بود ناحیه‌ی درنه را فتح کند و جمع کثیری از مردمش را اسیر نماید. (عنان، ۱۳۶۶، ۲۲)

موسی ابتدا به سمت دژ ذات الجماجم رفت جایی که سپاهیان منتظر فرمانده خود حسان بن نعمان بودند، موسی پس از رسیدن به نزد سپاهیان اسلام و بیان حمد و ستایش خداوند عنوان داشت که حسان، نعمت عبدالعزیز را ضایع گردانیده و با آن که از اهالش بود به نزاع پرداخته پس عبدالعزیز وی را کنار زده و او را به جای حسان امیر ساخت در حالی که موسی هیچ اختیاری در آن نداشته، و پس از آن به دستور عبدالعزیز موجب سپاهیان خود را افزایش داد (دینوری، ۱۳۸۱، ۲۸۷)

در این زمان به علت برکناری حسان از حکومت افریقا، بومیان ساکن در این ناحیه به خود جرأت دادند تا بار دیگر بنای طغیان و فتنه‌انگیزی و فساد نهند. در واقع بربرها همچنان سر در عصیان و تمرد داشتند و تا فرصتی به دست می‌آمد شورش آغاز می‌کردند و چون موسی وارد آفریقا شد، باز سر به شورش نهادند و این شیوه ایشان بود. اما این بار در ارزیابی عزم حاکم جدید به خطا رفته بودند، از این رو دیری نپایید که همه‌ی شورش‌ها سرکوب شده و موسی با دست‌ان آهنگین خود همه‌ی جماعت شورش‌گر را پراکنده ساخت. (عنان، ۱۳۶۶، ۲۲)

فتوحات موسی در افریقا

موسی ابتدا به تقویت مرکز نظامی قیروان مشغول گشت و پس از آن برای دفع شورش بربرها پسرش عبدالله را به یک سو و پسر دوم خود مروان را به طرف دیگر فرستاد و خود شخصاً به قصد قبیله‌ای دیگر لشکر کشید. موسی موفق گردید که در اولین فتح خود در ناحیه‌ی زغوان در سال ۸۶ هجری به غنایم بسیاری دست یازد و رئیس آنان ورقطان را دستگیر نماید. پسران وی نیز به گفته‌ی برخی منابع هریک با ۱۰۰ هزار تن اسیر به نزد پدر بازگشتند، به گونه‌ای که خمس این اسرا به نقل از لیث بن سعد به ۶۰ هزار دینار رسید و در تمامی تاریخ اسلام مثل این تعداد اسرای موسی دیگر شنیده نشد. (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۳۲۳)

البته به گفته‌ی دکتر مونس قبول وجود این تعداد اسیر بسیار اندک است، چرا که در تمام قلعه زغوان نمی‌توانسته ۱۰ هزار تن انسان موجود باشد، بنابراین نمی‌توان وجود این تعداد اسیر را پذیرفت. علاوه بر آن باید در اخباری که به موسی منسوب است با احتیاط رفتار کرد، چرا که بسیاری از این اخبار به یکی از نوادگان او به نام معارک النصیری برمی‌گردد و به احتمال زیاد این فرد که از نسل مروان بن موسی نصیر بوده است، اهل علم و تاریخ بود که پس از پایان یافتن کار خاندانش در مصر ساکن شده و به نقل و بیان عملکردهای جدش پرداخته و مطالبی را هم در متن کتاب‌های اصلی چون امامت و سیاست ابن قتیبه دینوری گنجانده، و در برخی روایات اغراق و بزرگ‌نمایی کرده است. (مونس، ۱۳۶۷، ۱۱۰)

به هر حال موسی پس از فتح این قلعه و نواحی دیگری همچون هواره، زناته، کتامه و به زانو درآوردن سه قبیله‌ی قدرتمند ساکن در این نواحی به صنهاجه لشکر کشید، در آن زمان جاسوسان وی برای موسی خبر آوردند که مردم این ناحیه در غرور و غفلت به سر برده و در صورت لشکرکشی، نیروی اسلام حتماً پیروز میدان خواهد بود. پس موسی فردی به نام عیاش بن اخیل را در قیروان به جای خود منصوب داشت و سپس به همراه ۶ هزار نفر از سپاهیان اعراب و ۲ هزار نفر از لشکریان بربر به صنهاجه شتافت، و پس از کسب غنایم بسیار خود را برای حمله به سجمه در شمال مغرب القصی آماده کرد. (دینوری، ۱۳۸۱، ۲۹۱-۲۹۲)

فتح ناحیه‌ی سجمه به دو دلیل برای موسی اهمیت بسیار داشت، اول اینکه سجمه محل تمرکز قومی از بربر به پادشاهی شخصی به نام کسبیل بن لمزم بود، که این شخص در سال ۶۴ هجری به کمک سپاهیان رومی موفق شده بود تا در جنگ تهوده، سرادر بزرگی چون عقبه بن نافع^۳ را شکست دهد و پس از قتل وی

ناحیه قیروان را تحت سلطه خویش درآورد. (دینوری، همان، ۲۹؛ طقوش، ۸۲، ۱۳۸۹) واگرچه این منطقه بعدها از دست وی خارج گشت، اما موسی در پی آن بود تا انتقام عقبه را از این قوم بستاند، و دوم این که فتح این منطقه در کنار صنهاجه که سابقاً فتح شد راه ورود به ناحیه بسته، دروازه اسپانیا و طنجه محسوب می‌گشت که قبل از آن هیچ یک از فرماندهان عرب به این دو ناحیه دست نیافته بودند. پس موسی برای رسیدن به این فتح در سال ۸۳ هجری مردم را به جهاد فراخواند و پس از جمع‌آوری ده هزار تن نیرو به ناحیه سجوما لشکر کشید. (دینوری، همان، همان جا)

موسی این بار به جای خود پسرش عبدالله را جانشین ساخت و با تمام قوا به طرف قبایل بربر این ناحیه یورش برد، و موفق گردید تا آنان را شکست دهد و حتی خانواده کسبله بن لمزم را به اسارت بگیرد. قبایل اروربه ساکن در این ناحیه، از ترس سپاهیان موسی پا به فرار گذاشتند و موسی و پسرانش آنان را تعقیب کرده تا به دورترین ناحیه درسوس ادنی رسیدند. (ابن اثیر، بی‌تا، ۱۴۴/۴) جایی که هیچ یک از فرماندهان عرب قبل از موسی به آن قدم نهاده بودند.

موسی سپس به ناحیه‌ی طنجه شتافت و آن را نیز مانند سایر مناطق به راحتی فتح کرد. وی پس از آن که تمامی نواحی آفریقای شمالی را (۸۹-۹۵) هـ ق به اطاعت دولت مرکزی درآورد، به پایگاه خویش قیروان بازگشت و در همین سال دستور داد و در تونس سربازی برای صنعت‌گران بسازند. وی با فراخواندن مردم به نبرد دریایی نیز موفق گردید به یاری پسرش عبدالله به منطقه صقلیه برسد، و در نخستین نبرد دریایی در این منطقه نزدیک به نهصد تا هزار تن اسیر بگیرد. (دینوری، ۱۳۸۴، ۲۹۳-۲۹۴)

در واقع فتوحات موسی محدود به مناطق خشکی نمی‌گشت و در صورت لزوم به نبرد دریایی نیز تن می‌داد، چنان چه به علت مزاحمت یونانی‌های همدست بربرها در این منطقه فوراً لشکری را به دفع آنان رهسپار کرد، و در نتیجه آن چندین جزیره از جمله میورقه و منورقه تحت سلطه مسلمین درآمد و این جزایر زیر حکومت مسلمین در اندک زمان معمور و آباد شده و مثل سایر بلاد و اماکن عرب با بنیه و امارت قشنگ زینت یافتند، و مسلمین هنرهای چندی به بومیان این ناحیه آموختند و اصلاحات شماری در این منطقه به وجود آوردند. (آیتی، ۱۳۴۰، ۶-۵)

موسی پس از آرام‌سازی مناطق مفتوحه خبر کسب غنائم بی‌شمار فتوحات خود را طی نامه‌ای به گوش عبدالعزیز و سپس ولید بن عبدالملک رساند. موسی موفق شده بود که این ناحیه را پس از ۷ مرحله به نام

دولت اموی فتح نماید. در حقیقت به دلیل پشتکار و جسارت و جرأت موسی و پسرانش یک رشته عملیاتی به عرصه‌ی ظهور رسید، که تمامی قوای بربرها را درهم شکست و حتی همدستان یونانی آنها را مایوس گردانید. حوزه حکمرانی موسی از مرزهای غربی آفریقا شمالی آغاز گشته و تا سواحل اقیانوس اطلس امتداد می‌یافت و تنها در آن زمان مرزهای ناحیه بسته که اداره آن به دست کنت ژولین دست نشانده گوت‌ها بود، از این امر مستثنی مانده بود (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۴۸)

چگونگی عملکرد موسی بن نصیر در آفریقا و رفتار وی با بومیان محلی

در بین رجال بنی امیه همیشه رقابت شدیدی بر سر مسئله فتوحات قرار داشت به گونه‌ای که هر بار فاتحی خبر پیروزی جدیدی را به دربار می‌رساند، دیگری تلاش می‌کرد تا به اقلیم تازه‌ای دست پیدا کند و مناطق بزرگ‌تری را فتح نماید. به عنوان مثال حجاج والی عراق که در آن زمان از نزدیکان خلیفه ولید بن عبدالملک محسوب می‌گشت، سعی می‌کرد تا کارگزاران خود را به فتوحات چشم‌گیرتری ترغیب نماید، تا بدین صورت نفوذ و قدرتش در دستگاه اموی گسترش یابد. هریک از رجال بنی‌امیه تلاش می‌کردند تا با بزرگ‌نمایی اقدامات فرماندهان خویش حکومت را وادار سازند تا پول و امکانات بیشتری را در اختیارشان بگذارد. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۲)

حجاج و موسی دو تن از سرداران بزرگ اموی بودند، که پایه‌های حکومت اسلام را در شرق و غرب استوار کردند. با این تفاوت که سیاست حجاج توأم با خشونت، قساوت و تعصب مذهبی بود، در حالی که سیاست موسی همراه با متانت و بردباری و تدبیر. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۴۶) در حقیقت موسی از نظر اداری و نظامی یا به عبارت دیگر در انتظامات کشوری و لشکری مقامش از حجاج بالاتر نیز بود. (ناصری، ۱۳۸۸، ۱۴)

موسی بن نصیر پس از غلبه بر شمال آفریقا علاوه بر دخالت دادن بربرها در ادامه نبردها، شروع به نشر آیین اسلام در میان آنان کرد و در این راه اهتمام بسیار ورزید. به گونه‌ای که قبایل بربر گروه گروه مسلمان شدند و موسی توانست با رفتار مدبرانه و مسالمت‌آمیز خود از بربرهای عصیان‌گر دوست و همراه بسازد و اعتماد کامل آنان را جلب نماید. وی حتی آنان را در اداره‌ی کارهای مغرب دخالت داده و در فتوحات مهمی چون آندلس از آنان بهره برد، به گونه‌ای که طارق بن زیاد و طریق بن مالک که هر دو از بربرهای مستعرب بودند در بازگشایی دروازه‌های آندلس نقش مهمی ایفا کردند. (همان، همان جا)

در واقع بربرهای مسلمان همچون سال‌های ابتدای فتوحات اعراب از شور و هیجان بسیاری برخوردار بودند و موسی هم این گرایش را دریافت و از آن در فتوحات خارجی بهره گرفت. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۸)

به این ترتیب موسی استیلای کامل نظامی و اداری خود را در طی ۱۰ سال در افریقه تثبیت کرد و تلاش‌های فاتحانی را که پیش از او این منطقه را فتح کردند، به حد کمال رساند و به امیر قیروان معروف گشت. (اجیوسی، ۱۳۸۰، ۵۳)

اوضاع داخلی کشور اسپانیا در بدو ورود مسلمانان

اسپانیا کشوری است در جنوب غربی اروپا که همراه با سرزمین پرتغال شبه جزیره ایبری را تشکیل می‌دهد. این ناحیه در طول تاریخ به تصرف اقوام مختلفی درآمده است از جمله: ایبر، سلت، لیگور، کارتاژ و بالاخره رومیان که در قرن دوم میلادی در این ناحیه استیلا یافتند و نام اسپانیا را بر این منطقه اطلاق دادند. (ممتحن، ۱۳۴۹، ۲۴۸) اسپانیا از جمله ممالک اروپایی است که دارای حدود طبیعی مناسبی می‌باشد و وضع شبه جزیره ایبری در توجیه مسیر تاریخی این منطقه تأثیر بسزایی داشته است. (کالمت، ۱۳۶۸، ۹)

در زمان حکومت ویزیگوت‌ها^۴ بود که مسلمانان برای نخستین بار به اسپانیا یورش آوردند و از سال ۹۲ هجری برابر با ۷۱۱ میلادی تا سال ۱۴۹۲ میلادی که اسپانیا مجدداً به تصرف مسیحیان درآمد، قریب ۸۰۰ سال این ناحیه را در قبضه اختیار خود گرفتند. (ممتحن، ۱۳۴۹، ۲۴۹)

در خصوص اوضاع داخلی اسپانیا نیز باید گفت: هنگامی که افریقا در زیر حکومت اسلامی از نعمت آزادی عقیده و عدل و داد برخوردار بود و مراحل تکامل و ترقیات اساسی را با قدم‌های سریع خود طی می‌کرد، کشور اسپانیا زیر مظالم گوت‌ها در حال ویرانی بود و وضعیت کشور و اهالی آن در هیچ دوره‌ای مانند زمانی که به زیر سلطه‌ی گوت‌ها بودند، آشفته و خراب نبود. در آن زمان به علت وفات پادشاه این منطقه به نام غطیشه در سال ۹۸ هجری میان پسر وی اخیلا و یکی از فرماندهان سپاهش لذریق نزاع درگرفت و لذریق موفق شد تا به کمک نجیب‌زادگان و طبقات روحانی به سلطنت برسد. این امر خود دودستگی شدیدی را بین هواخواهان پادشاه مخلوع و شاه جدید لذریق به وجود آورد، و در نتیجه یکپارچگی سیاسی کشور را به کلی از میان برد و عملیات فتح را برای مسلمانان ساده تر کرد. (طقوش، ۱۳۸۹، ۱۵۸)

اوضاع اجتماعی و اخلاقی کشور نیز چندان تعریفی نداشت و به دلیل حاکم بودن روح قوانین رومی در این منطقه کشور به جامعه‌ای طبقاتی تبدیل شده بود و در آن نجیب‌زادگان و اشراف از حقوق انسانی برخوردار بودند و با سایر مردم همچون موجوداتی پست رفتار می‌شد. مردم اسپانیا در آن زمان به علت فشار قشر مذهبی جامعه موسوم به مردان دین که انتشار هر مذهب دیگری را حرام کرده بودند، مسیحی کاتولیک بودند و بر اثر سیطره معنوی آنان مردم نباید در وضعیت مذهبی کشور هیچ شکی می‌کردند. رجال دینی قدرت فزاینده‌ای به دست آوردند که به آنان اجازه دخالت در کارهای حکومتی را می‌داد و حتی انتخاب پادشاه را آنان تصویب می‌کردند. (طغوش، ۱۳۸۹، ۱۶۱-۱۶۰)

در چنین جامعه‌ای که سخت‌گیری شدیدی در آداب و رسوم دینی حاکم بود، آحاد مردم انتظار یک منجی را می‌کشیدند تا آنان را از این بلیه نجات بخشد، (آیتی، ۱۳۴۰، ۷) و تمامی این شرایط راه برای فتح منطقه‌ی جدیدی به روی مسلمانان باز نمود، چراکه با وجود شرایط نامناسب داخلی کشور اسپانیا اعراب انتظار دفاعی همه جانبه و قدرتمند را نداشتند.

عملیات فتح در اسپانیا

در سال ۹۲ هجری موسی بن نصیر تسلط کامل خود را بر منطقه‌ی مغرب بسط داده بود، و درصدد حمله به ناحیه‌ی سبته که در دست حاکمی به نام یولیان قرار داشت برآمد. این شخص به دلیل هوشیاری بالا و وضعیت طبیعی منطقه زیر نفوذ خود توانسته بود تا از هجوم مسلمین به این منطقه جلوگیری به عمل آورد، و با اینکه مسلمانان در آن زمان مغرب و جنوب سبته را محاصره کرده بودند باز هم در فتح این ناحیه درمانده بودند. (عنان، ۱۳۶۶، ۳۳)

اما در این زمان عواملی چند موجب گشت تا موسی توان عبور از این ناحیه را که کلید فتح اسپانیا بود به دست آورد، چرا که یولیان خود درصدد بود تا لذریق را از تخت پادشاهی اسپانیا به زیر کشد و در این خصوص نیاز به همراهی و مساعدت داشت. منابع برای این تصمیم یولیان به دو دلیل اشاره می‌کنند: اول اینکه وی ارتباط خوبی با شاهان سابق منطقه‌ی اسپانیا یعنی آل غطیشه داشت و با پسروی اخیلا که در پی رهایی تاج و تخت خود از حکومت لذریق بود همدستان شده بود. (آیتی، ۱۳۴۰، ۱۰) و دومین دلیل هم که اکثر منابع آن را ذکر کرده‌اند، بی‌حرمتی لذریق به دختر یولیان ذکر شده است، که موجب خشم و دل‌زدگی او از حکومت لذریق گشت. البته اکثر منابع اروپایی و کتاب‌های تاریخی اسپانیا این مسئله را امری خرافی

دانسته‌اند و همان اشتیاق یولیان به دولت آل غطیشه را عامل اصلی همکاری وی با موسی بن نصیر ذکر کرده‌اند. که البته سببی معقول هم دارد زیرا مورخان اسپانیایی نمی‌خواهند اعتراف کنند که جمعی از رجال تاریخی‌شان به این دلیل متهم به خیانت شده‌اند آن هم خیانتی که نتیجه آن فتح اسپانیا به دست اعراب و تسلط طولانی مدت کشورشان را به دست مسلمانان رادر پی داشت. (عنان، ۱۳۶۶، ۳۳)

به هر حال یولیان به نزد غلام موسی، طارق بن زیاد که در آن زمان عامل طنجه بود، رفت و درباره‌ی حمله به اسپانیا با او سخن گفت، و حتی نقاط ضعف و قوت اسپانیا را برای او شرح داد. (ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۸) وی حتی وعده کرد که در صورت حمله‌ی طارق به آندلس حاضر است کشتی‌های خود را برای انتقال مسلمانان به این منطقه در اختیار وی قرار دهد. (اجیوسی، ۱۳۸۰، ۵۷)

طارق بن زیاد هم با در نظر گرفتن اظهارات یولیان و اختلافات شدید در بین سران اسپانیا و از همه مهم‌تر نارضایتی عمومی به خاطر استبداد لذریق، این ناحیه را برای فتح مناسب یافته و به سرعت موسی بن نصیر را از پیشنهاد یولیان آگاه ساخت. (آندلسی، ۱۳۸۴، ۲۰-۱۹)

موسی هم در جواب نامه‌ای به طارق نوشته و دستور داد تا برای اثبات و شناسایی میزان وفاداری یولیان وی را در یک حمله‌ی شناسایی شرکت دهد، سپس خود مولا و دست نشانده‌ی بربرش طریف بن مالک را به همراه ۵۰۰ در بعضی منابع ۱۰۰ نیروی سواره و ۴۰ تن پیاده و ۴ کشتی تقدیمی حاکم سبته برای تحصیل اطلاعات مقدماتی به اسپانیا فرستاد. این گروه در سال ۹۲ هجری در جزیره کوچکی که آخرین قسمت جنوبی قاره اروپاست فرود آمدند و آنجا را تصرف کردند، و از این رو شبه جزیره مذکور را تاکنون به مناسبت نام طریف، تاریقا می‌خوانند. (فیلیپ خوری، ۱۳۴۴، ۶۳۳) طریف پس از کسب غنیمت‌های بسیار به نزد موسی بازگشت و برطبق گزارش‌های وی منطقه اسپانیا مکان مناسب و مساعدی برای فتح معرفی شد، که موجب کسب غنیمت‌های بسیاری نیز می‌گشت.

پس موسی عزم خویش را برای حمله به این منطقه، عزم نمود و این بار غلام خود طارق را برای این عملیات انتخاب کرد. طارق به همراه ۷ هزار تن نیرو که بیشتر آنان همچون خود وی از بربرها بودند، برای حمله‌ای کوبنده و اساسی به سمت آندلس روانه شدند. طارق به کمک کشتی‌های حاکم سبته، نزدیک صخره‌ای بزرگ که هنوز نام وی را جاوید داشته (صخره‌ی جبل الطارق) در سواحل اسپانیا پهلو گرفت و به

گفته‌ی ابن خلدون پس از ایراد نطقی پرشور و هیجان انگیز افراد خود را به جهاد و فداکاری فراخواند و حمله‌ی خود را به شهرهای اسپانیا آغاز نمود. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۰؛ بلاذری، ۱۳۳۷، ۳۳۳-۳۳۲)

در این زمان لذریق حاکم اسپانیا به دفع شورش دشمنی به نام بشکنس مشغول بود، و به جای خود شخصی به نام تدمیر را بر منصب ریاست جانشین ساخته بود. تدمیر که از حملات کوبنده و قدرتمند اعراب دچار حیرت و وحشت شده بود، به لذریق خیر رساند که هرچه زودتر به پایتخت بازگردد، چرا که او توان مقابله با سپاه اسلام را نداشته و به قولی از خود وی مردانی در سرزمین آنان فرود آمده بودند، که تدمیر نمی‌دانست از آسمان آمدند یا از زمین جوشیده‌اند. (دینوری، ۱۳۸۴، ۲۹۷)

لذریق پس از رسیدن این خبر با سپاهی انبوه بالغ بر ۱۰۰ هزار تن به سوی اعراب شتافت، پس طارق از موسی بن نصیر یاری خواست و از وی درخواست نمود تا عده‌ای را به کمک وی بفرستد. موسی هم ۵ هزار تن را به سوی وی گسیل داشت و به این ترتیب شمار سپاهیان طارق به ۱۲ هزار تن رسید و دو گروه در ناحیه‌ای به نام لکه یا به که با یکدیگر مواجه شدند و طارق موفق شد به دلیل خیانت سپاهیان لذریق^۵ و عدم انگیزه نیروهای وی برای مقاومت به راحتی او را شکست دهد. پادشاه شکست خورده هراسان به سوی آب شتافت. اما غرق گشت و بر اثر خفگی جان خود را از دست داد. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۱ - ۲۵۰)

این فتح نتایج معنوی و اخلاقی بسیاری داشت و بهترین آن، این بود که اهالی را چنان به وحشت انداخت که دگر در میدان و صحرا جرأت روبرو شدن با مسلمانان را نداشتند. گوت‌ها اگرچه تلاش بسیاری کردند تا راه را بر روی مسلمانان ببندند، اما حرکات سریع طارق سخت آنان را مرعوب ساخته و امرا و خوانین یا قبول اطاعت کردند یا متواری شدند. رؤسا و پیشوایان دین اما، همگی به روم پناه بردند و سایر مردم هم مستأصل و پریشان مسلمین را منجی خود دانسته و حضور آنان را به فال نیک گرفتند. (همان، همان جا)

طارق پس از آن نیروهای تحت فرماندهی خود را به چهار دسته تقسیم نمود: دسته‌ای را به سوی قرطیه، دسته‌ی دیگر را به طرف مالقه و دسته‌ی سوم را به طرف غرناطه مأمور کرد، و خود با چهارمین دسته به جانب طلیطله پایتخت گوت‌ها روان شد. سپاهیان وی در همه جا پیروز بودند و شهرهای مذکور را فتح کردند و در هیچ یک از مناطق با مقاومت جدی روبرو نشدند. (همان، همان جا) طارق پس از فتح تمام این مناطق به دلیل رسیدن فصل سرما و سازماندهی نیروهایش، فتح سایر مناطق شمالی را در پیش نگرفت و در طلیطله باقی ماند. (مقری تلمسانی، ۱۹۶۸، ۲۵۶) در همین زمان بود که بر اثر اخبار ضد و نقیضی که موسی

بن نصیر از طارق شنید، از وی خشمگین شد و نامه‌ای با لحن تند به طارق نوشت که با کارهای خویش مسلمانان را به خطر انداخته، و در قبال وی خودسری ورزیده و به او دستور داد تا از ناحیه‌ی قرطبه فراتر نرود، تا خود او به آندلس برسد. (یعقوبی، ۱۳۶۸، ۳۳۹؛ بلاذری، ۱۳۳۷، ۳۲۳ - ۳۲۲)

برخی از مورخان اعتقاد دارند که عملکرد طارق در آندلس بسیار موفقیت‌آمیز بوده و تا قبل از ورود موسی بن نصیر نیمی از آندلس را فتح کرده بود و غنیمت‌های بسیاری نیز به دست آورد. اما موسی بر وی حسد ورزیده و از ترس اینکه فتح آندلس تمامی به نام غلام وی طارق رقم خورد، سریعاً به وی دستور توقف داد تا شخصاً خود او فرماندهی نیروها را بر عهده گیرد و نیمی دیگر از آندلس را فتح کند. به گفته‌ی ابن اثیر به دلیل همین حسادت وی بر طارق بود که زمانی که موسی از خلیج گذشت و در جزیره الخضراء اقامت گزید، همراهان او به موسی گفتند: که بهتر است او راهی جدا از طارق دنبال کند که از شهرهای دیگری عبور خواهد کرد که هنوز فتح نشده‌اند و بدین گونه فتح نیمی دیگر از آندلس را به نام خود ثبت کند و موسی پس از قبول این پیشنهاد بود که خرسند گشت و از اندوه رشک بر طارق نجات یافت. (ابن اثیر، بی تا، ۱۶۹/۴)

به هر حال موسی در رمضان سال ۹۳ هجری برابر با ۷۱۲ م پسرش عبدالله را در قیروان به جای خود جانشین کرد و در سن ۸۰ سالگی با سپاهی غالب بر ۱۸ هزار نفر عازم آندلس شد، که از این بین ۱۰ هزار تن از نیروها اعراب بودند و ۸ هزار تن دیگر از بربرهای ساکن افریقا. (طوقوش، ۱۳۸۹، ۱۶۴ - ۱۶۵)

وی ابتدا شهر ابن السلیم را گشود، و سپس به سمت قرمونه لشکر کشید که بزرگ‌ترین و استوارترین دژ اندلس بود، موسی با استفاده از هوش نظامی خود برای گشودن این شهر یولیان را که همراه وی بود با عده‌ای از خواص روانه دژ کرد، آنها که خود را به صورت گریختگان درآورده بودند طلب پناه کردند و مردم شهر فریب خورده آنها را با اسلحه پذیرفتند، یولیان و همراهانش شبانه دروازه‌های شهر را گشودند و مسلمین را راه دادند و موسی به راحتی موفق شد تا یکی از مهم‌ترین دژهای اندلس را فتح کند. (ابن اثیر، بی تا، ۱۶۹/۴)

موسی پس از آن اشلیبه را در شمال غرب که یکی از اهداف مهم وی و از مراکز اصلی گوت‌ها به شمار می‌رفت را پس از یک ماه محاصره گشود، و سپس به لقتت رفت مکانی که امروز به فج موسی معروف است. (همان جا؛ ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۳۵۸) و پس از آن محلی به نام مارده را نیز به صلح گشود، به گفته‌ی

یکی از علما مردم این منطقه با موسی از در صلح و دوستی درآمدند و شهر بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم شد. پس از آن موسی به پیش روی خویش ادامه داد و برشلونه در شرق و اربونا در مرکز و قادش رادر جنوب تحت سلطه‌ی خویش درآورد. (همان جا)

و بعد از این فتوحات بود که موسی راه طلیطله جایی که سپاهیان طارق در آنجا اردو زده بودند را در پیش گرفت. به گفته‌ی ابن اثیر طارق به محض رسیدن موسی به استقبالش رفت، اما موسی از وی خشمگین شده با تازیانه بر سرش کوفته و سرزنش نمود که چرا مسلمین را به خطر انداخته و برخلاف امر وی عمل نموده است. (ابن اثیر، بی تا، ۱۷۰/۴، ابن عبدالحکم، ۱۹۶۴، ۸۳۲۸-۲۸۰) بر طبق چندی از روایات تاریخی میان این دو سردار اختلاف پیش آمده بود. حمیدی حتی نقل می‌کند که موسی از طارق کینه که و همه‌ی غنایمی که کسب کرده بود از وی طلب نمود و طارق را به حبس انداخت و قصد کشتن وی را داشت.

با وجود اینکه بیشتر منابع داستان حسادت موسی را به طارق، آزاده شده خو بیان می‌کنند، اما دکتر حسین مونس معتقد است با توجه به خصلت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی طارق که تمام فتوحات را به نام فرمانده به انجام می‌رسانده و پس از هر فتح در اسرع وقت خبرهای لازم را به موسی اطلاع می‌داده است، بعید به نظر می‌رسد که انگیزه موسی از رفتن به آندلس حسادت بر طارق باشد و اعتقاد دارد که در بیان دشمنی این دو در منابع اغراق به خرج داده‌اند. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۳)

مونس سر منشأ تمام این روایات را از مغیث رومی می‌داند، این فرد که از وابستگان خلیفه ولید بن عبدالملک بود، خود را از موسی برای حاکمیت در آندلس سزاوارتر دانسته و از او در خشم بوده و بر ضد وی دسیسه چینی می‌کرد. او از این فرصت استفاده کرد و به بیان مبالغه آمیزی از بدی‌های موسی پرداخت و مطالب بی‌اساس و پایه پیش خود بدان اضافه کرد، و این روایات دروغین را میان مردم و دربار انتشار داد. ابن عبدالحکم نیز که نماینده آنان در آندلس بود، این اخبار را ثبت کرد و سایر مورخان به اقتباس از وی پرداختند. (ناصری، ۱۳۸۸، ۱۱۳)

شبلی نیز حسادت و کینه موسی را به طارق بی‌اساس دانسته و می‌گوید نمی‌توان پذیرفت که نزاعی میان موسی و غلامش طارق درگرفته باشد، و اگر این اختلاف بین این دو فرد جدی بوده باشد نمی‌توانستند در کنار هم به پیروزی‌های دیگری دست یابند. (شبلی، ۱۹۴۷، ۱۲۷) در هر حال این مسأله هر گونه که باشد ما امکان وجود دو دیدگاه متفاوت بین این دو فرمانده را در برخی از کارها دور از ذهن نمی‌دانیم. اما هر چه

که بود آنان برای تکمیل فتوحات با یکدیگر اتفاق نظر داشتند و از این رو موسی طارق را مجدداً امیر سپاه کرد، و با یکی کردن نیروهایشان سایر مناطق را زیر سلطه خود درآوردند.

آنان ابتدا به سوی نواحی شمال اسپانیا رهسپار شدند و شهر سرقسطه مرکز دره ایبری از ایالت ارغون در شمال شرقی که از مناطق مهم سوق‌الجیشی بود را به کمک هم فتح نمودند. (ذنون طه، ۲۰۰۴، ۱۸۵) و پس از آن آراگون، بارسولونا و سایر نواحی اسپانیا زیر سلطه‌ی مسلمانان درآمد، چند سال بعد پرتغال هم فتح شد و یک استان جداگانه به نام الغرب شکل گرفت. سپس موسی بن نصیر از جلیقیه گذشت و به سوی کوه‌های پیرنه حرکت نمود، وی در صدد بود تا از فرانسه، آلمان و ایتالیا عبور کند و قسطنطنیه پایتخت روم شرقی (بیزانس) را فتح نماید که ناگهان دستور خلیفه مبنی بر بازگشت وی صادر گردید. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۳)

ذکر غنائم موسی و واکنش خلیفه نسبت به پیروزی‌های وی

ذکر غنیمت‌های به دست آمده از آندلس به قدری زیاد و شگفت‌آور است که تشخیص خیالی یا واقعی بودن آن بسیار دشوار است و غنیمت‌ها به قدری زیاد بودند که موسی در نامه‌ای به خلیفه ولید نوشت: که ای امیرالمؤمنین این فتح مثل سایر فتوحات نیست بلکه قیامت است. گویند موسی به قدری در این سرزمین ثروت به دست آورد که در حساب آوردن آن ممکن نیست و شاید همین غنیمت‌های بی‌شمار و فتوحات پی در پی وی بود که به گفته‌ی دینوری: اندکی روح خودپرستی را در موسی بیدار کرده بود و سرانجام موجب حمله‌ی دشمنان وی گردید. (دینوری، ۱۳۸۴، ۳۰۰) در مورد تعداد بردگانی هم که موسی در اختیار داشت روایات عجیبی وجود دارد، راوی می‌گوید: تعداد بردگان و مقدار غنیمت‌های به دست آمده برای موسی به اندازه‌ای بوده است که موسی همچون پادشاهی توانگر قلمداد گردد که موجب حسد و کینه‌ی دشمنان وی شود. در واقع موسی در حملات خود به مغرب و پس از آن آندلس در به دست آوردن غنائم آن قدر از خود سعی و تلاش نشان داده که در به دست آوردن آن کار را از حد گذراند، غنائمی که به گفته‌ی مورخان سرانجام به وی ضربه زد. در خصوص واکنش دربار دمشق به فتوحات موسی نیز باید گفت: که خلیفه ولید از همان ابتدا که موسی سعی در جلب نظر وی برای فتح آندلس داشت، چندان به این مسئله رضایت نداشته و با اینکه موسی همیشه اخبار فتوحات و غنائم به دست آمده را به همراه خمس اسرا و برای وی ارسال می‌نمود، اما دولت اموی شاید به علت دور بودن آندلس از مرکز خلافت ایشان دمشق و عدم کنترل مؤثر و مستقیم آنان به این منطقه همواره بی‌توجهی خاصی را نسبت به فتوحات به دست آمده در این منطقه

در پیش گرفته و حتی هزینه‌ای هم برای کشورگشایی در این منطقه در نظر نگرفتند، به گفته‌ی مورخان دربار اموی نه یک سپاه برای فتوحات آندلس تجهیز کرد، و نه دیناری برای مخارج این ناحیه هزینه نمود، بلکه این بربرها بودند که این منطقه را تصرف کردند و تمام مخارج سپاهی را هم خزانه آفریقا متحمل گشته بود. در حقیقت اگرچه دربار دمشق از ثروت‌ها و غنیمت‌های آندلس سود بسیاری برد اما همیشه چشم سوء ظن به امیران این ناحیه داشت. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۲۰-۱۱۰)

به گفته‌ی دینوری ولید بن عبدالملک پس از آن که خبر پیروزی‌های موسی و کسب غنایم بی‌شمار او را در دمشق شنید، گمان برد که موسی قصد دارد در این ناحیه برای خود امپراطوری جداگانه تشکیل دهد و اعلام استقلال نماید. (دینوری، ۱۳۸۴، ۲۹۸) البته سعایت و بدگویی دشمنان و حسودان موسی را هم باید در این طرز فکر خلیفه مؤثر دانست. موسی هم در این زمان به دلیل مشغله زیاد از ارسال نامه و اخبار به دربار کوتاهی کرد و خود این مسئله عاملی برای شدت یافتن گمان‌های بد ولید نسبت به وی گشت، پس خلیفه دستور دارد تا شخصی را نزد موسی فرستاده و هرچه زودتر به دربار دمشق باز گردانند.

پایان کار موسی بن نصیر

موسی این توفیق را یافته بود تا به کمک ارتش نیرومند خود از فتح مناطق جدید و ناشناخته‌ای چون آندلس سربلند بیرون آید و پس از سازماندهی امور اداری و نظامی در این منطقه فکر کشف و سلطه یافتن بر نواحی جدید و تازه‌ای را همچون فرانسه، آلمان، ایتالیا و ... غیره را در سر پیوراند. موسی پس از تسلط بر شبه جزیره ایبری، زمانی که سپاهیان اسلام بر کوه‌های پیرنه مشرف شدند، آهنگ عبور از آنجا را به منظور فتح جنوب اروپا در سرگذرانید که سفیر خلیفه برای امر به بازگشت به نزد وی رسید. (آندلسی، ۱۳۸۴، ۲۰) موسی اما از این دستور سخت رنجیده و سفیر را معطل کرد و بازگشت را به تأخیر انداخت و مشغول ویرانی کلیساها و فتح منطقه صخره مشرف بر جزیره خضراء شد، وی در همین اندک زمان هم توجه خود را به گرفتن قسمت‌های کوهستانی اسپانیا که مسیحیان تمام قوای خود را بر ضد مسلمانان در آن منطقه تمرکز داده و برای دفاع و حمله آمادگی داشتند، معطوف ساخته و داخل گالیسی شده و به قلاع آنان دست یافت و دشمنان را به گردنه‌های جبال استوریه راند. وی همه جا غالب و قوی بود که به ناگاه رسول دیگری از طرف ولید رسید و او را به مراجعت مجبور ساخت، موسی هم عنان استرش را کشید و از جزیره بیرون

شد، تا به همراه طارق و لشکریانش راه دمشق را پیش گیرد. (ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۳۶؛ ابن اثیر، بی تا، ۱۷۱/۴؛ آیتی، ۱۳۴۰، ۱۵)

موسی اما پیش از رفتن به سوی خلیفه دژهای آندلس را مستحکم کرد و فرزندش عبدالعزیز را در آندلس جانشین خود ساخت و پس از سازماندهی نیروها راه شام را در پیش گرفت. در حالی که سی هزار تن اسیر به همراه وی بودند و در میان آنان ۴۰۰ تن از شاهزادگان گوتی که همه تاج بر سر کمر بند طلا و نقره به همراه داشتند در میان سپاهیان او حضور یافتند. پس موسی با سپاهی گران به راه افتاد و چون از دریا گذشت و به سبته رسید فرزند خویش عبدالملک را در آن حکومت داد، موسی سال ۹۴هـ را در آفریقا گذراند، و پس از حکومت دادن پسرش عبدالله بر این ناحیه به همراه فرزندان دیگرش عبدالملک و عبدالاعلی در سال ۹۵هجری به مصر رفت. (دینوری، ۱۳۸۴، ۳۴)

موسی سه روز در مصر اقامت گزید آنگاه وارد فسطاط شد و عهد و عیال خردسال خود را در فلسطین باقی گذاشت و به همراه سایر اسرا و فرماندهان راهی دمشق شد، زیرا خود پیش‌بینی می‌کرد که شاید در دربار خلیفه با او رفتار خوبی نشود. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۶)

گویند چون موسی و همراهانش به طبریه رسیدند، سلیمان برادر خلیفه که حکم وزیر مشاور وی را داشت توسط فرستاده خویش موسی را آگاه نمود که ولید بیمار است و مرگ او نزدیک پس از موسی درخواست نمود تا درآمد کمی درنگ کند تا کاروان پرغنیمت وی در زمان حکومت سلیمان به دمشق برسد، اما موسی با صلابت به فرستاده سلیمان پاسخ داد زد داده و به راه خویش ادامه داد. (ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۳۶) در همین زمان خلیفه ولید که از نزدیک شدن موسی به دمشق آگاه شد، برای وی نامه نوشت که هرچه زودتر خود را به دمشق برساند و در این بین اگر سلیمان را ملاقات کرد تمام غنایم را از وی مخفی دارد، پس موسی امر وی را اطاعت کرد و با شتاب به سوی دمشق رهسپار گردید. سرانجام موسی در سال ۹۶هجری برابر با ۷۱۵ میلادی به دمشق رسید، در حالی که چشم همگان بر غنیمت‌ها و اسرای وی خیره گشته بود. (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۲۶/۲-۲۳)

به گفته‌ی دینوری و یعقوبی موسی مدت کوتاهی را نزد ولید بن عبدالملک به مدت چهل روز بماند تا ولید از دنیا رفت و سلیمان جایگزین وی شد. اما پس از مرگ خلیفه، با وجود همه‌ی غنیمت‌ها و فتوحات "موسی بن نصیر" که با پیروزی‌های خود در جهان اسلام اعتبار و قدرتی یافته بود و فرمانروای قسمت

مهمی از قلمرو اسلامی شناخته می‌شد، مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی سلیمان قرار گرفت و از جانب وی ضررهای بسیاری را متحمل گشت. این قتیبه متذکر می‌شود که علت بدرفتاری سلیمان نسبت به قائد بزرگ موسی این بود که سلیمان حرص و آز داشت و می‌خواست که تحفه و هدایای موسی در زمان حکومت وی به دستش برسد، اما موسی با قبول نکردن درخواست سلیمان مبنی بر دیر رسیدن به دمشق موجب شد تا سلیمان کینه وی را به دل گرفته و کمر به نابودی‌اش ببندد. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۵)

البته برای بدرفتاری و قدرشناسی سلیمان می‌توان دلیل دیگری را نیز بیان کرد، گویند چون زمان مرگ ولید نزدیک شد، خلیفه تصمیم گرفت تا برادر خویش سلیمان را از ولایت عهدی عزل کرده و به جای او پسرش عبدالعزیز را حاکم کند و در این خصوص با قتیبه بن مسلم با هلی و حجاج بن یوسف مشورت کرده و آنان نیز حمایت خود را از عبدالعزیز اعلام کردند. (طبری، ۱۳۶۴، ۶/۴۹۸) به همین دلیل سلیمان بلافاصله پس از به خلافت رسیدن، همه فرماندهان ولید را برکنار کرد و به جای آنها مردانی را که به دوستیشان اعتماد داشت انتخاب نمود که موسی نیز از این برکناری مستثنی نبود. (طغوش، ۱۳۸۹، ۲۳۳)

گویند سلیمان موسی را در مجلس عمومی چوب زدوپس از توهین و بی‌احترامی به وی دستور داد تا او را در مقابل قصر خویش زیر تابش آفتاب قرار دهند. (فیلیپ خوری، ۱۳۴۴، ۶۳۸) موسی هم به دلیل داشتن هیكلی سنگین در برابر گرمای خورشید بسیار عرق کرد، سلیمان در نیمه روز وی را در مقابل تابش آفتاب قرار داده بود، در حالی که عمر بن عبدالعزیز هم شاهد این ماجرا بود. موسی پس از ساعتی از شدت گرمای نور آفتاب بیهوش شده و بر زمین افتاد. (دینوری، ۱۳۸۴، ۳۰۶) در این بین به واسطه و خواهش عمر بن عبدالعزیز، سلیمان دست از آزار موسی برداشته و به ضمانت یزید بن مهلب^۷ از کشتن موسی منصرف گشت.

پس از آن موسی به پیشنهاد یزید بن مهلب پذیرفت که با سلیمان همکاری کند، وی قبول کرد که برای آزادی خویش به نزد سلیمان رفته و با وی قراردادی را منعقد سازد. اما بر طبق این قرارداد موسی از فرماندهی آندلس عزل شد و خون بهای وی به مبلغ سه میلیون دینار تعیین گردید. به گفته‌ای ابن قتیبه موسی متعهد گشته بود تا ۴۰۳۰۰۵۰ دینار زر ناب را به خلیفه پردازد، که صد هزار دینار آن باید طلای خالص می‌بود. موسی به کمک یزید بن مهلب صد هزار دینار آن را پرداخت نمود و بقیه را متعهد گشت که تا یک ماه دیگر پردازد. همچنین براساس این عهدنامه کلیه اموالی را که موسی در زمان حکومت ولید به

دست آورده بود، متعلق به سلیمان بوده و وی حق نداشت که این اموال را سهم خود بداند. (دینوری، ۱۳۸۴،

۳۱۳ - ۳۱۲)

در حقیقت بر طبق این پیمان نامه موسی کلیه‌ی اموال و دارایی‌های خود را برای پرداخت غرامت تعیین شده از دست داد و از هر قدرتی محروم شد. (یعقوبی، ۱۳۶۸، ۲۵۲) موسی از روی ناچاری دست به دامن قبیله خود گشت و از اعراب طلب مساعدت نمود (ابن اثیر، بی‌تا، ۱۷۱/۴) و حتی به گفته‌ی برخی مورخین در اواخر عمر خویش در روستای دورافتاده‌ای در حجاز در حال گدایی مشاهده شد. (آندلسی، ۱۳۸۳، ۲۱)

نتیجه

سیاست توسعه طلبی خلفای بنی امیه که از زمان مؤسس آن معاویه ابن ابی سفیان آغاز شده بود، در زمان جانشینان وی نیز ادامه یافت و به زمان ولید بن عبدالملک با انتخاب فرماندهان قابل به اوج خود رسید. اما این پیروزی‌ها با اتخاذ سیاست‌های نابجای سلیمان مبنی بر برکناری کلیه کارگزاران ولید، دوران شکوفایی و درخشش خود را کنار گذاشته و موتور فتوحات اسلامی کم کم رو به خاموشی گرایید و لشکرکشی در اندلس و قسطنطنیه دیگر نتایج سابق را به همراه نداشت. از سوی دیگر قبل از حکومت سلیمان نیز ولید با فرمان متوقف سازی امر فتوحات و دستور بر بازگشت نیروهای موسی بن نصیر یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات سیاسی خود را مرتکب گشت، چرا که به احتمال قوی اگر موسی به دمشق احضار نمی‌شد اروپا را نیز فتح می‌نمود. موسی به دلیل شایستگی‌های نظامی خود توانسته بود راه خود را درست تا پشت دروازه‌های اروپا باز کند اما به دلیل حسادت و بدگویی‌های افرادی چون مغیث رومی و یا تاجران مسیحی شاغل در دربار اموی که شاهد سقوط شهرهای مهم جنوب اروپا بودند، جایگاه وی در نگاه خلیفه تغییر یافت و در اوج پیروزی از اندلس خارج گشت. شاید وجود غنیمت‌های بسیار موسی بن نصیر و یا دور بودن وی از مرکز خلافت اموی، باعث گشت تا خلیفه تصور کند که موسی در پی استقلال طلبی است، از سوی دیگر موسی بن نصیر فرزندان ذکور بسیار داشت و مسئولیت‌ها و حملات مختلفی را به دست آنان سپرده بود که هر یک از آنان به نوبه خود اسرا و غنایم بی‌شماری را به چنگ آوردند، و این امر موجب گشت خلیفه بر تصمیم خویش با وجود موفقیت‌های موسی پافشاری می‌کند و وی را به دمشق بازگرداند. به گفته‌ی صاحب نفع الطیب: موسی چنان انرژی از خود برجای گذاشت که باید گفت خدایش رحمت کند، اما جانشین ولید، سلیمان بن عبدالملک نه تنها از این سرباز قدردانی به عمل نیاورد بلکه با مجازات موسی

و گرفتن اموال وی لکه‌ی سیاهی را در تاریخ سیاسی زندگی خود ثبت نمود. رفتار سلیمان با فاتح بزرگی چون موسی از جمله جنایاتی است که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد، هرچند که چنین رفتاری از جانب خلیفه سلیمان چندان غیرعادی نبود و وی با فاتحان بزرگ دیگری چون قتیبه بن مسلم باهلی و محمد بن قاسم که به ترتیب ترکستان و هندوستان را فتح کرده بودند نیز چنین رفتار ناشایستی داشت. به هر حال همه‌ی اینها به هیچ‌وجه از ارزش تلاش‌های موسی بن نصیر در خدمت به دولت اسلامی نمی‌کاهد، چرا که او بود که کارها را مغرب سامان بخشید، او بود که به همراه طارق اندلس را فتح کرد و این خود به تنهایی کافی است تا نام او را در میان یکی از بنیان‌گذاران دولت اسلامی ثبت کنند.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی